

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(14)

دوشنبه 14 03 1436؛ 16 10 1393؛ 05 01 2015

I. کلمه 4، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه: وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِلْمُ وَرَائَةُ كَرِيمَةٍ وَ الْأَدَابُ حُلُّ مُجَدَّدَةٍ وَ الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ
 و او علیه السلام فرمود: علم میراثی است کریم، و آداب زیورهای (جامه‌هایی) نوین، و فکر آینه‌ای صاف.

II. شرح کلمه 4 (2)

1. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِلْمُ وَرَائَةُ كَرِيمَةٍ وَ الْأَدَابُ حُلُّ مُجَدَّدَةٍ وَ الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ: و او علیه السلام فرمود: علم میراثی است کریم، و آداب زیورهای نوین، و فکر آینه‌ای صاف.
2. **ثبت و ضبط کلام:** در نسخه فیض الاسلام این کلام چنین آمده است: وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَى وَ الْعِلْمُ وَرَائَةُ كَرِيمَةٍ وَ الْأَدَابُ حُلُّ مُجَدَّدَةٍ وَ الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ. نسخه‌های دیگر "نِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَى" را بخشی از کلام قبل آن قرار داده‌اند.
3. **علم وراثت و علم دراست:** در تعبیر اهل عرفان به علم وارثت در مقابل علم دراست بسیار اشاره شده است در اینجا گزیده‌ایی از اقوال ایشان را می‌آوریم:
علم وهبی از سببی حاصل نمی‌شود.

ابن عربی پس از تصدیق و تأکید به اینکه علاوه بر علم فطری و کسبی علمی هم وجود دارد که موهوب است، یعنی که خداوند آن را به قلوب و اسرار ما نازل می‌فرماید و ما آن را بدون سبب و واسطه درمی‌یابیم، به این نکته توجه داده است که برخلاف پندار اکثر مردم علم حاصل از تقوا، علم وهب نیست زیرا آن به سبب تقوا اکتساب شده است و خداوند تقوا را طریقی برای وصول به آن قرار داده و فرموده است، "إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا" (8:29 الأنفال)، و "وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ" (2:282 البقرة)، همچنانکه فکر صحیح و ترتیب مقدمات درست را سببی برای رسیدن به معقولات و باصره را وسیله‌ای برای ادراک مبصرات قرار داده است. در صورتی که علم وهبی را سببی نباشد، که آن بدون واسطه از جانب خداوند به بنده اعطا می‌شود و از معطیات اسم «وهاب» اوست. نبوت همه علوم وهبی هستند که نبوت امر اکتسابی نیست و به عقیده اهل اسلام جمیع شرایع از علوم وهبی‌اند. اصولاً علم کسبی معلول عمل عبد است ولی در علم وهبی عملی در کار نیست.

[پاورقی: فتوحات مکیه، ج 1، ص 254. در کتاب فصوص الحکم، فص داودی نیز تصریح کرده است که رسالت و نبوت تشریع، هبه و اختصاصی الهی است که از طریق انعام و افضال به رسل و انبیا اعطا فرموده است، نه اکتسابی. کاشانی در شرح خود آورده است: همان‌طور که اصل وجود که فائض بر اشیاست محض جود خداوند است، کمال وجود هم که خلافت الهی است از محض جود اوست. پس نبوت و رسالت هم که از لوازم خلافت الهی است (لازمه دیگر خلافت الهی تصرف در ملک است به تسخیر) اختصاص الهی و از حضرت اسم "الجواد" و "الوهاب" اوست. اما این، اختصاص به نبوت تشریع دارد زیرا نبوت عامه که به معنای اخبار و انبای عام در خصوص معرفت خداوند است تا اسما، صفات، افعال و آثارش شناخته شوند. و همچنین علم وراثت که در حدیث، "العلماء ورثة الانبياء"، و نیز حدیث "علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل" آمده است، اکتسابی است و تحصیل این علوم و معارف به کسب و عمل است. (کاشانی، شرح فصوص، ص 202. ایضاً ر. ک. به قیصری، شرح فصوص، فص داودی، ص 368).] (محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، متن، ص: 213)

علم وراثت علمی است که تا اول بر مقتضای علم دراست عمل نکنند آن را ندانند و نیابند، و این معنی مستفاد است از این آیت که "يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَرْكَبُهُمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ" (62:2 الجمعة) «2». یعنی بعد از تزکیه ایشان را علم حقایق و قرآن که آن علم وراثت است تعلیم کند. پس علم دراست آن است که مقدمه عمل بود و علم وراثت نتیجه آن باشد، و علم بی‌عمل عقیم بود، و عمل بی‌علم سقیم، و ازدواج علم و عمل که منتج علم وراثت است نتیجه صحت ایمان است.

علوم وراثت حاصل نشود الا به مقدمه تقوی، و مجرد عمل ظاهر در افادت این علم کافی نبود، الا وقتی که عمل باطن که عبارت است از حقیقت زهد و تقوی به آن ضم گردد. و علما که ورثه انبیایند به واسطه تصحیح نسبت معنوی که سبب میراث معنوی است، علم حقایق ایمان به میراث بدیشان رسیده است. علم اسلامی قشور علوم ایمان است، و آن علوم در است که مقدمات اعمال است. و علوم ایمانی لباب و خلاصه آن، و آن علوم وراثت است که علمای ربانی و متصوفه را به نسبت معنوی در ولادت معنوی به میراث رسیده است از رسول صلی الله علیه و سلم. (به اختصار از مصباح الهدایه ص 65 تا 68)

بدان که علوم به طور کلی تقسیم می شود به دو قسم: یکی رسمی اکتسابی، و دیگر ارثی الهی. علم رسمی اکتسابی با تعلیم تدریجی و صرف نیرو و سختی بسیار در مدتی دراز و طویل حاصل شود، و علم ارثی الهی به تدریج و یا غیر تدریج با تعلیم ربانی و آسایش و راحتی در مدتی بسیار کوتاه به سهولت حاصل گردد، چون علوم انبیا و اولیاء حق. از این جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علم بر دو نوع است: علم ربانی که حجت حق است بر بنی آدم، و علم قلبی که همان علم نافع است. و علی بن ابی طالب فرموده است که: علم بر دو نوع است: علم مطبوع و علم مسموع. علم مسموع اگر علم مطبوع نباشد نفعی بر آن متصور نیست (جامع الاسرار ص 472)

و محی الدین عربی در فص عزیزی از کتاب فصوص الحکم خود آورده است که: چون نبوت و رسالت منقضی شود و منسد گردد لازم آید که ولایت باقی ماند. و اولیاء الله بندگانی اند که به عنایت حق تعالی پس از نبوت باقی مانند تا به اجرای احکام شریعت و ارشاد بندگان به راه حق و به سوی خدای تعالی پردازند و اینان همان علمای وارثانند که فرمود "العلماء ورثه الانبیاء" (همان کتاب ص 419) (شرح اصطلاحات تصوف، ج 8، ص: 213).

4. **وَ الْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ: "حُلٌّ" جمع "حُلَّة" به معنای جامه‌ی نو است.** از این کلام استفاده می شود که ادب نوعی است جامه که انسان را آراستگی می بخشد، و در باب آن بیشتر بحث خواهد شد. اما، لباسی نوین و تازه شونده بودن آن احتیاج به توضیحی بیشتر دارد، که کمتر بدان پرداخته شده است.

یک احتمال آن است که چون ادب هر مقام یا شرايطی با مقام و شرايط دیگر فرق دارد، با تغییر شرايط و مقامات، ادبی جدید و نو از شخص مؤدب صادر می شود، و او به لباس و زیوری نو آراسته می گردد. مانند آنچه در این ابیات حافظ آمده است:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید زان که آن جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

بعضی دیگر چنین احتمال داده اند: و آداب شریعت مصطفویه و مکارم اخلاق حمیده حل هایی است تازه و نو که هرگز کهنه نشود و مندرس نمی گردد استعاره فرموده لفظ "حلل مجدده" را از برای آداب به اعتبار دوام دینی که متلبس است به آن. چه به واسطه ممارست و مداومت بر آن آداب زیاده می شود و متجدد می گردد.

احتمال دیگر به نظر ما می رسد و الله اعلم با فرق "اخلاق" و "ادب" بهتر فهم می شود، و ما این احتمال را بهتر از احتمالات دیگر می دانیم گرچه منافاتی با آنها دارد، بلکه روح آنهاست. اگر ادب را ضابطه محور و دستور العملی بدانیم، مثل "ethics" در زبان انگلیسی، و اخلاق را وجودی و احساسی، مانند "morality"، نو شوندگی ادب می تواند اشارتی بوده باشد به جنبه تحول پذیر آنچه در عرف اخلاق نامیده می شود. از همین باب گفته شده است: ادب نهایت قال است و بدایت حال.

5. **وَ الْفَكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ: و فکر آینه ای است صاف.** فکر در اینجا بهتر است تفکر، که همان فرایند فکر کردن است، مغنا شود. مراد آن است که تفکر آینه ای صاف که در آن حقیقت چنانچه هست منعکس می شود. خواجه عبدالله انصاری در باب تفکر چنین می گوید: خدای تعالی می فرماید، "وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ" (16:44 النحل) (و ما این ذکر را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید تفکر کنند.) بدان که تفکر التماس بصیرت است برای نیل به بغیه (مطلوب).

عفیف الدین تلمسانی در شرح آن چنین آورده است: ذکر همان کتاب عزیز است، که خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل ساخت تا برای مردم حلال و حرام و سائر احکام را تبیین کند، شابد تفکر کنند در معانی آنها، و بشناسند طریق نجات را.

گفت: تفکر همان التماس عقل است، و آن کندوکاو است برای دستیابی به بغیه، و بغیه همان مطلوبی است که متفکر اِبتغاء (طلب) آن می کند. حسن صیقل گوید: از امام صادق صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم پیرامون (حدیث) کسی که يك ساعت اندیشه نماید برتر از عبادت يك شب است، سؤال کردم؟ فرمود: بلی درست است، رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم فرمود: اندیشه يك ساعت برتر از يك شب عبادت است، گفتم: چگونه ببینید؟ فرمود: بر خرابه‌ها و خانه‌ها عبور کند و با اندیشه بگوید: ساکنین تو کجایند؟ سازندگان تو چه شدند؟ تو را چه شده؟! چرا سخن نمی‌گویی (و پاسخ نمی‌دهی)؟!
شعر: فکر ازین خانه فرازت کشد سوی سرا پرده رازت کشد

در مثنوی گفته است:

گر ببینی میل خود سوی سما	پر دولت بر گشا همچون هما
ور ببینی میل خود سوی زمین	نوحه می‌کن هیچ منشین از حنین
عاقلان خود نوحه‌ها پیشین کنند	جاهلان آخر به سر بر می‌زنند

این قدر گفتیم باقی فکر کن	فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز	ذکر را خورشید این افسرده ساز

آسمان شو ابر شو باران ببار	ناودان بارش کند نبود به کار
آب اندر ناودان عاریتی است	آب اندر ابر و دریا فطرتی است
فکر و اندیشه‌ست مثل ناودان	وحی و مکشوف است ابر و آسمان
آب باران باغ صد رنگ آورد	ناودان همسایه در جنگ آورد

6. **چند گفتار در باب ادب:** هم چنین، بزرگان گفته‌اند من ترك الآداب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت إبلیس به یک بی ادبی ضایع شد

نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز که گفته‌اند طریقت تمام آداب است در کشف الأسرار گفته است: نمی‌دانید که ادب نهایت قال است و بدایت حال، ادب انتباه مریدانست و عِکَازَه (عصاء) طالبان، درخت ایمان آب که خورد و قواعد اسلام که بنا نهادند، بر نور ادب نهادند، و هر که پرورده آداب نباشد او را راه راست نیست و در عالم لا اله الا الله او را قدر و مقدار نیست. حق جل جلاله مصطفی را اوّل بآداب بیاراست، پس به خلق فرستاد، چنان که مصطفی (ص) گفت، "ادبنی ربّی فاحسن تأدیبی" (ادب کرد مرا پروردگارم، و نیکو ساخت تأدیب مرا). و بدان که ادب را سه درجه است. درجه عام و درجه خاص و درجه خاص الخاص. درجه عام اشتهاست: درجه خاص استتار است، درجه خاص الخاص انکسار است. اوّل پیدا، میانه ناپیدا، آخر استهلاك. عام را هر عضوی از اعضای ظاهر ادبی باید، و الا هالکان‌اند، خاص را هر عضوی از اعضای باطن ادبی باید، گر از سالکان‌اند، خاص الخاص را ذرّه‌های اوقات ادب باید. گر نه متهوّران‌اند.

نیز گفته شده است: و خدای تعالی آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم مهربانست باهل ادب که تعظیم سید اولوا الألباب میکنند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب نعمت

سرمایه ادب به کف آور که این متاع آنرا که هست سوء ادب ناپیدش به کف
 هم چنین: اما هر گاه که احکام تجلیات الهی بر دل غالب شود چنانکه دل را از دایره تکلیف و طور عقل اخراج کند دل را امکان مراعات ادب اصلاً نماند. پس ترك ادب آن جا ادب باشد.

گر سخن مستانه می‌گوید حسین از وی مرنج	چون تو مستش می‌کنی از نرگس غماز خود
مجنونم اگر بی ادبم معذورم	از دانش و عقل و رسم مردم دورم
مختار نماینده ولی مجبورم	مقبوض و حزین شکل ولی مسرورم
گفت و کوی عاشقان در کار رب	جوشش عشق است نه ترك ادب
هر که کرد از جام حق يك جرعه نوش	نه ادب ماند درو نه عقل و هوش
خویشتن دیدن، بود در راه حق ترك ادب	بی ادب را در حریم عزّت او بار نیست

چند می‌گوئی کمر از بهر خدمت بسته‌ام

دیدن خدمت به نزد یار جز زَنار نیست

از خدا جوییم توفیق ادب	بی‌ادب محروم گشت از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد	بلک آتش در همه آفاق زد
بین قیاس ناقصان بر کار رب	جوشش عشقست نه از ترک ادب
نبض عاشق بی ادب بر می‌جهد	خویش را در کفهی شه می‌نهد
بی‌ادب‌تر نیست کس زو در جهان	با ادب‌تر نیست کس زو در نهان
هم به نسبت دان وفاق ای منتجب	این دو ضد با ادب با بی‌ادب
بی‌ادب باشد چو ظاهر بنگری	که بود دعوی عشقش هم‌سری
چون به باطن بنگری دعوی کجاست	او و دعوی پیش آن سلطان فناست

گفتار شیخ ابن عربی در مقام ادب: شیخ ابن عربی در باب صد و شصت و هشتم فتوحات، در معرفت مقام ادب و اُسرار آن، می‌گوید: بدان، ای که خدا تأییدت کند، خدای تعالی می‌گوید، "وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ" (57:4 الحديد) (او با شماست هر جا که باشید). پس، ادیب اِمعة (کسی که با هر کسی هست) است به خاطر سعه‌ای که دارد. پس، با مقامی است به حسب آن مقام، و با هر حالی است به حسب آن حال، و با هر خُلق و با غرضی هست. پس، ادیب جامع مکارم اخلاق است و علیم به رذالت‌های اخلاقی، متصف نمی‌شود به آنها، بلکه، جامع مراتب علوماست، محمود و مذمومش، زیرا هیچ چیزی نیست مگر آنکه علم به آن بهتر است از جهل بدان، نزد هر عاقلی.

ادب تقسیم می‌شود به چهار قسم: پس، ادب جمع‌کننده خیر است، و به چهار قسم تقسیم می‌شود در اصطلاح اهل الله. **قسم اول ادب شریعت است:** و آن همان ادب الهی‌ایی است، خدا متولی تعلیم آن می‌شود با وحی و إلهام، بدان ادب آموخت نبی خود، صلی الله علیه و آله و سلم، را و بدان ادب فرمود ما را، نبی او، صلی الله علیه و آله و سلم، پس، آنها ادب شدگان ادب‌کننده هستند. رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، گفت، "خدا ادب آموختم، و نیک ساخت ادبم را".

و قسم دوم ادب خدمت است: و آن همان چیزی است که پادشاهان اصطلاح ساخته‌اند راجع به خدمت خدمتگزار، و پادشاه اهل الله است، که تشریع فرموده است برای ما کیفیت ادب در خدمت خود را، و آن معامله ماست با او در آنچه اختصاص دارد به او، که غیر معامله با خلق اوست. پس، او خصوص است در ادب شریعت زیرا حکم شریعت تعلق دارد بدانچه حق الله است، و بدانچه حق خلق است.

و قسم سوم ادب حق است: و آن ادب با حق است در اتباع او نزد کسی که ظاهر می‌شود نزد او و حکم بدو. پس، برگرد سوی او، و قبول کن او را، و ردّ مکن او را، و تکبر مورز اگر سن زیادی داری یا مرتبه‌ای بزرگی، در حالی که ظاهر شده است حقّ نزد کسی که کوچکتر از تو است در سن یا قدر، یا ظاهر شده است حقّ نزد کم‌خردی که ادب ورزیده باشی با او، و قبول کرده باشی آن را از او، و اعتراف کرده باشی، به فضل او بر خود در آن. این همان اِتِّصاف است، و من ندیدم کسی را که تحقق داشته باشد به آن در خُلق در عمرم مگر سیدی واحد را، که بدو أبو عبد الله ابن جُبیر گفته می‌شد، با او در شهر سبتة و قصر کُتامة ملاقات کردم. و این جزیی از آداب شریعت است، زیرا ادب شریعت مادر باقی اقسام است.

و قسم چهارم ادب حقیقت است: و آن ترک ادب است با فناء تو، و ردّ کردن همه آن به خدا، و بهزودی در بایی که بعد از این باب است، خواهد آمد. و آن در مقامات مانند وهب است در اصناف عطاء، و آن آن است بخشش شود تا انعام شده باشد، به خاطر سببی دیگر. چنین است مَأْدُبَة اجتماع بر طعام، که سببی ندارد مگر فقط دعوت بدان بدون تنقید از صفت ولیمه یا ختان یا ضیافت یا عقیقه، و غیر آن. و چنین باشد جامع خیر، که به خاطر سببی نیست، بلکه به خاطر آنکه جمع کند آن برای او، نفس فاضلی را که در ذات خود خیر است. پس، چنین باشد ادیب.